

به نام خدا و سلام بر شما پدر بزرگوار و همه عزیزان همراه.

چرا آسیاب زندگی ما خوب نمی چرخد؟

همان طور که آب باید بر چرخ های آسیاب جاری شود تا بچرخد و گندم ها را آرد کند، ما هم نیاز به آب حیات و آن خرد الهی داریم تا چرخ زندگی ما درست بچرخد و من ذهنی ما خرد و له شود. اما ما با قرار گرفتن زیر نفوذ من ذهنی و آنچه ذهن نشان می دهد می بینیم که زندگی این لحظه خود را خراب می کنیم و با انباشتن همانیدگی ها دردها را بیش تر و بزرگ تر می کنیم.

آبیش گردان می کند، او نیز چرخ می زند

حق آب را بسته کند، او هم نمی جنبد ز جا

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

وقتی چالشی می آید ما مقاومت و قضاوت داریم، مثلاً اگر کسی ایرادی در ما ببیند سریع توجیه می کنیم و به سبب سازی می پردازیم تا خود را مقصر جلوه ندهیم و می گوئیم که اشتباه از کسی دیگر یا عاملی دیگر سبب این اشتباه شده، درواقع حتی با توجیه کردن ما می خواهیم خود را از مسئله رها کنیم؛ ولی متوجه نیستیم که آب حیات و آن خرد الهی را بر خود بسته ایم و اجازه نمی دهیم که پیام آن ایراد را بگیریم تا بفهمیم مشکل از کجاست. پس با سبب سازی و توجیه ذهنی چرخ آسیاب ما از کار می افتد و من خرد نمی شود.

گاهی اوقات ما دچار جبر من ذهنی می شویم و فکر می کنیم قابل تغییر نیستیم مگر این که اول اطرافیان ما مثل همسر یا پدر و مادر تغییر کنند تا ما هم تغییر کنیم. پس با زوم کردن به رفتار و گفتارشان و کنترل کردن آن ها و بعد هم نصیحت کردن می خواهیم آن ها درست شوند، ولی این یک کار من ذهنی است و موقع انجام این کار، ناظر یا هشیاری حضور ما درست عمل نمی کند. چون آب حیات را بر خود می بندیم و از دید جسمی مان عمل می کنیم؛ درنتیجه آسیاب زندگی ما دوباره از کار می افتد و اوضاع را بدتر می کنیم.

حتی وقتی بی صبر و بی شکر می شویم و در زندگی رضایت نداریم، چرخ آسیاب زندگی مان را با این خصلت ها که باعث فضا بندی می شود از کار می اندازیم. خداوند می فرماید:

هزار ابر عنایت در آسمان رضا است

اگر بیارم از آن ابر بر سرت بارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

پس وقتی ما با ناشکری فضای درون را می‌بندیم و ابر رحمت هم بر ما به‌خاطر ناراضی بودن نمی‌بارد، چگونه چرخ آسیاب زندگی ما بچرخد؟! معلوم است که از آن آب یا خرد الهی محروم می‌شویم و دست به کارهای من‌ذهنی می‌زنیم؛ مثلاً وقتی یک کاری را می‌توانیم به‌موقع تمام کنیم، آن را کِش داده و وقت تلف می‌کنیم و از زمانی که خداوند در اختیارمان گذاشته درست استفاده نمی‌کنیم؛ بنابراین ناسپاس هستیم و کاهلی و جبر من‌ذهنی را در پیش گرفته‌ایم. این یعنی آن خرد ایزدی به فکر و عمل‌مان نریخته و چرخ آسیاب ما از حرکت بازمانده‌است.

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

کاهلی: تنبلی

وقتی ما در مقابل حوادث و قضا مثل آن غلام که به شاه نامه نوشت و از کم شدن جیره‌اش شکایت نمود، از خداوند شکایت کنیم، یعنی واکنش نشان دهیم و بعد دیگران و خود را ملامت کنیم، پس داریم به خداوند نشان می‌دهیم که احمقیم؛ زیرا فقط به فکر همانیدگی‌های خود هستیم و درکی از فضای اطراف آن اتفاق نداریم و با این کار من و ما را تقویت می‌کنیم؛ به عبارتی مرده‌ی ما و منی هستیم که فرع هستند و اصل آن فضای گشوده شده‌است که از آن فارغیم. چون به‌خاطر واکنشمان آب حیات لحظه را دریافت نمی‌کنیم؛ در نتیجه چرخ آسیاب را از حرکت باز می‌داریم و چرخ‌های آسیاب ما از خشکی به صدا در می‌آیند که همان دردهای زندگی ماست.

احمق است و مُرده‌ی ما و منی

کز غمِ فرعش، فراغ اصل، نی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۸

حال چاره کار چیست؟ چطور می‌شود این چرخ آسیاب زندگی را مدام در حرکت نگه داشت؟ خوب، ذهن سریع با آموخته‌هایش می‌گوید: فضاگشایی کن. اما آیا این فضاگشایی را می‌شود با ذهن درک کرد؟ مسلماً نه، چون باید به عملمان بریزد و آن را حس کنیم.

بنابراین وظیفه ما فقط این است که به خداوند توکل کنیم و ناظر ذهن خود شویم. قانون جبران را چه مادی و چه معنوی رعایت کنیم. به برنامه مرتب گوش کنیم و با نکته برداری روی خود کار کنیم تا خداوند هم همانیدگی‌هایمان را با این ابیات و اتفاقاتی که در مسیر زندگی ما می‌گذارد به ما نشان دهد و به کمک او بیندازیم.

و به مرور خالی از همانیدگی‌ها شویم. دیگر سبب‌سازی ذهنی نکنیم و مطمئن باشیم که فقط این فضای گشوده شده ما را به منظور اصلی‌مان که زنده شدن به خداست می‌رساند و بدانیم که سبب‌ساز هم خداست و آنچه ما با ذهن غیر ممکن می‌بینیم، در کف خداوند و کن‌فکانش ممکن است.

نیست کسبی از توکل خوب‌تر
چیست از تسلیم، خود محبوب‌تر؟
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نبود، در کف او امکان بین
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۰۲

با تشکر و احترام
مهردخت از چالوس